

# انسان و انسان کامل در عرفان با تکیه بر آرای ابن عربی

دکتر مهین عرب - عضو هیات علمی

وجودیه، کمال حقیقی حاصل برای انسان است؛ یعنی حرکت وجودیه استکمالی است که انسان به کمال حقیقی برسد.

همچنین دلالت آیه مبارکه "إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً" تصریح بر استمرار وجود خلیفه منصوب از جانب حق تعالی است و خلیفه باید به صفات مستخلف عنه باشد و چون ذات واجب الوجود مستجمع جمیع اسمای حسنی و

مهمل نگردد، صاف و زبده مواد خلقت، انسان گردیده است؛ زیرا حکمت الهیه و رحمت ربانیه اقتضا می‌کند که هیچ حقی از حقوق فوت نشود بلکه هر مخلوقی به قدر استعداد خود به سعادت برسد. شیخ الرئیس، ابوعلی سینا در کتاب مبدأ و معاد چنین آورده است:

"کمال العالم الکوئی ان یحدث منه انسان و سائر الحیوانات و النبات یحدث اما لاجله و اما لثلا ترضیع الماده کما ان البناء یتعمل الخشب فی غرضه فما فضل لا یضیعه بل یتخذہ قسیاً و خلالاً و غیر ذلک و غایة کمال الانسان ان یحصل لقوته النظرية العقل المستفاد و لقوته العملية العدالة و هی هنا یتختم الشرف فی عالم المواد".<sup>۱</sup>

غرض این که اشرف موجودات و اعظم مخلوقات به حسب نوع، انسان است و به حسب شخص، فرد کامل، آن است که کمال عالم کونی و غایت حرکت وجودیه و ایجادیه است. از طرف دیگر در منظر عارف، حرکت وجودیه و ایجادیه، حرکت حقیقی است مأخوذ از گنجینه "کنت کنزاً مخفیاً فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لکی اعرف". غایت حرکت

انسان مختصری است از حضرت الهی و مخصوص به معنی "ان الله خلق آدم علی صورته".<sup>۱</sup> معماری است که گنج و برانه دنیا به گنج وجود او معمور است و کارخانه عقبی به روح کلی او محفوظ. اول است به قصد و آخر است به ایجاد، ظاهر است به صورت و باطن است به ارج و منزلت، اعز موجودات است به ربوبیت و اذل آنهاست به عبودیت. مرتبی عالم است و مرتبای رب الارباب و نسخه ای است منتسخه در کتابخانه لاهوت و نخبه ای است منتخبه از لوایح ناسوت، جامع است به هیات جامعه و مستجمع است به ظهور صورتین کامله: "العالم علی صورة الحق و الانسان علی صورتین".<sup>۲</sup>

انسان نمره شجره وجود و کمال عالم کونی و غایت حرکت وجودیه و ایجادیه است؛ چرا که مقصود از خلق منحصر در انسان است و خلقت سایر اکوان از جمادات و نباتات و حیوانات بخاطر نیاز به آنها در معیشت و انتفاع از آنها در خدمت است. برای آنکه مواد ضایع و

(۱) حدیث مذکور از احادیث نبوی است که به صورتهای گوناگون ذکر شده است از جمله:

(۱-۱) در جامع صغیر ۶۰۶/۱: "خلق الله آدم علی صورته و طولہ ستون ذراعاً"

(۱-۲) صحیح مسلم ۳۲/۸: "اذ قائل احدکم اخاه فلیجنب الوجه فان الله خلق آدم علی صورته"

(۱-۳) همچنین در المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی ۴۳۸/۳ ص ۶۶-۶۷، احادیث منبری، ص ۱۱۴-۱۱۵؛ جامع الاسرار، ص ۱۳۵، انسان کامل نسفی، ص ۳۲۳؛ کافی ک ۳، ب ۲۱، ج ۴؛ جواهر الاسرار، ص ۲۲۰؛ نقدالنصوص، ص ۹۳

(۲) ابن عربی: نقش الفصوص، ص ۳۳

(۳) حسن زاده آملی: انسان کامل در نهج البلاغه ص ۱۹۴-۱۹۵

صفات علیاست، خلیفه او نیز باید متصف به صفاتش باشد لذا فرمود: "و علم آدم الاسماء كلها." و همچنین از آنجا که حق تعالی واحد احد است که دلالت بر یگانگی ذات او در کمال می نماید، در افراد نوع انسانی نیز که اکمل و اتم و اشرف انواع است، او را مظهری باید که در تمام کمالات یگانه باشد. پس آدم را آینه مرتبه الهیه گردانید تا قابل ظهور جمیع اسما باشد و این مرتبه انسان کامل را بالفعل بوده و غیر کامل را ظهور اسما بقدر قابلیت و استعدادش از قوه به فعل رسد؛ زیرا از آن جناب اسماک نیست و این جانب هم نفس در کمال اعتدال و استواست لذا کمالات انسانی که برای نفوس ناقص امکان دارند برای انسان کامل بالفعل واجب اند.

این مرتبه شامخ نزد حکما "عقل مستفاد" و نزد ارباب معرفت و عرفان، "قلب" نامیده می شود؛ چنانکه علامه قیصری در اول شرح شعبی فصوص الحکم می فرماید: "القلب يطلق على النفس الناطقة اذا كانت مشاهدة المعاني الكلية والجزئية متى شاءت وهذه المرتبة مسماة عند الحكماء بالعقل المستفاد<sup>۱</sup>."

ظاهر، باطن، قلب، روح و سراز مراتب نفس ناطقه انسانی اند که یک حقیقت ممتد از خلق تا امر است. در مرتبه قلب معانی کلی و جزئی مشاهده می گردد و عارف این مرتبه را قلب گوید و حکیم عقل مستفاد.

قلب: جمیع قوای روحانی و جسمانی

از قلب منشعب می شود و از این جهت قلب است که یک آن قرار ندارد و پیوسته در تقلب است، و همواره در قبض و بسط است؛ چنانچه مظهر او که عضو لحمانی در سینه انسانی است، در هر دقیقه چندین بار قبض و بسط دارد و یک آن آرام نیست. لذا قلب مظهر اتم "کل یوم هو فی شأن" است. قیصری در دیباجة شرح فصوص الحکم گوید:

"الانسان ائما یكون صاحب القلب اذا تجلی له الغیب و انكشف له السر و ظهرت عنده حقيقة الامر و تحقق بالانوار الالهية و تقلب فی الاطوار الربوبية لان المرتبة القلبية هی الولادة الثانية المشار اليها بقول عیسی علیه السلام: "لن یلج ملکوت السموات و الارض من لم یولد مرتین<sup>۲</sup>."

قلب برزخ میان ظاهر و باطن است و انسان کامل قلب عالم امکان است؛ زیرا او واسطه فیض است و قوای روحانی و جسمانی عالم فیض از او به دیگر شعب می رسد. وی جالس مرز ملک و ملکوت است که با هر یک از آن دو به وجهی مشارک است. وی هم مانند ملائکه، مطلع بر ملکوت سماوات و ارض است و نصیبی از ربوبیت دارد و هم چون بشر، مطعم و مشرب و منکح دارد. هر چند هر انسانی را بهره ای از ربوبیت است لکن مرتبه تامه آن از آن انسان کامل است؛ چنانکه عبودیت او نیز عبودیت تامه است.

"فبالانسان الكامل ظهر کمال الصورة فهو قلب لجسم العالم الذى هو کل ماسوی الله و هو بیت الحق الذى قال فيه:

"و سعنى قلب عبدی المؤمن" فکانت مرتبة الانسان الكامل من حيث إنه قلب بین الله و العالم، سماه بالقلب لتقلبه و تصريفه و اتساعه فی القلب و التصريف و لذلك كانت له هذه السعة الالهية لانه وصف نفسه تعالی بأنه "کل یوم هو فی شأن" و الیوم هنا هو الزمن الفرد فکل یوم فهو فی شؤون و لیست التصريفات و التقلبات سوى هذه الشؤون التي هو الحق فيها، ...<sup>۳</sup>."

#### عقل مستفاد: طبق نظر حکما

بالاترین مرتبه عقل - پس از عقل هیولانی، عقل بالملکه و عقل بالفعل - عقل مستفاد است. این عقل، مرتبط با عقل کل است و دائما مستفیض به افاضات عقل کل می باشد. و چون انسان کامل عقل مستفاد است، نه فقط مرتبط با عقل کل، بلکه متحد با آن است حتی اتحاد هم از ضیق تعبیر است چرا که مطلب فوق آن است و عرفا ناگزیر این مقام را به فنا تعبیر کرده اند.

رسول اکرم ﷺ فرمودند: "لی مع الله وقت لا یسعی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل" و نکره در سیاق نفی افاده عموم می کند که در آن حال، لا یسعی، خود او را نیز که نبی مرسل است، شامل می شود. همچنین امام صادق ﷺ فرمودند: "ان روح المؤمن لأشد اتصالاً

(۱) همان منبع، ص ۱۸۶

(۲) قیصری: مقدمه شرح فصوص الحکم،

ص ۵۷

(۳) ابن عربی: فتوحات مکیه، باب ۳۶۱

بِروحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شِعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا.<sup>۱</sup> به لحاظ همین اتصال و ارتباط و جامعیت انسان کامل است که شناخت کامل حق تبارک و تعالی فقط برای او مقدور است. در روایت نبوی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که: "مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ."<sup>۲</sup>

هر چه این نفس کاملتر باشد شناخت رب نیز کاملتر خواهد بود و چون نفس انسان کامل، کاملترین نفوس است پس شناخت او نیز کاملترین شناخت است، کسی بمانند او توان معرفت حقّ جلّ و جلاله را ندارد. از این رو در وصف او گفته‌اند:

"فان محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ بصورته و حقیقته دلیل دالّ علی ربّه، فهو اتمّ دلیل لكونه اكمل المظاهر الجمعیة الكمالیة الالهیة الانسانیة و صورته اجمع الصور و سورته افضل السور."<sup>۳</sup>

او عبد تمام و کامل است زیرا هر یک از بندگان الهی، حق تعالی و نیز اسما و صفات، او را به مقدار حظ و بهره‌ای که از معرفت حق دارند، می‌شناسند و پرستش و بندگی ایشان نیز به حسب همان معرفت آنهاست؛ زیرا پرستش مستلزم معرفت و شناخت معبود است. بنابراین کسی که علم کامل و معرفت تمام به حق تبارک و تعالی و نیز اسما و صفات الهی او نداشته باشد، قادر بر عبادت و پرستش حق تعالی به جمیع اسما و صفاتش نیست و نمی‌تواند عبد تام نیز باشد؛ بنابراین تنها بنده حقیقی و کامل خداوند که او را آن چنان که سزاوار اوست پرستش نماید، فقط انسان کامل است.<sup>۴</sup>

بدین ترتیب در میان موجودات تنها اوست که روشن‌ترین دلیل بر پروردگار خویش است؛ زیرا با ذاتش بر ذات حق تعالی و با اسما و صفاتش بر اسما و صفات او دلالت دارد. اما دلالت ذاتی او به جهت آن است که ذاتش جامع خصوصیات تمام ذوات دیگر است و اما دلالت وصفی او به دلیل آن است که مسمی به "احدیت جمع جمیع اسما" الهی و اسما کیانی و موصوف به سایر اسما و صفات و جویبی و امکایی می‌باشد.<sup>۵</sup> از همین رو که او تمام‌ترین و کاملترین کلمات الهی است زیرا کون جامع و آینه تمام نمای همه اسما و صفات الهی است بلکه او همان کتاب الهی است که همه کتابهای الهی، نهفته در آن است.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرموده‌اند: "إِنَّ الصُّورَةَ الْإِنْسَانِيَةَ أَكْبَرَ حِجَّةِ اللَّهِ وَ هِيَ الْكِتَابُ الَّذِي كَتَبَ بِيَدِهِ وَ هِيَ الْهَيْكَلُ الَّذِي بِنَا بِحُكْمِهِ وَ هِيَ مَجْمُوعُ صُورَةِ الْعَالَمِينَ وَ هِيَ الْمَخْتَصَرُ مِنَ الْعُلُومِ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ وَ هِيَ الشَّاهِدُ عَلَى كُلِّ غَائِبٍ وَ هِيَ الْحِجَّةُ عَلَى كُلِّ جَا حِدٍ وَ هِيَ الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ وَ هِيَ الصِّرَاطُ الْمَمْدُودُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ."<sup>۶</sup>

این انسان کامل، قطب و محور عالم وجود است. حضرت امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرمایند: "أَنَّ مَحَلِّيَّ مِنْهَا مَحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى."<sup>۷</sup> همچنانکه ریحی بر قطب دور می‌زند و بر آن استوار و بدان پایدار است؛ عالم نیز قائم به انسان کامل است که قطب عالم وجود است. حق سبحانه و تعالی نخست در آینه دل

این انسان تجلی می‌کند و سپس انوار این تجلی از قلب او به عالم منعکس می‌گردد و به واسطه او فیض به عالم و عالمیان می‌رسد. هیچ نعمتی از نعم الهی بر حقایق عالم نازل نمی‌شود، مگر آنکه ابتدا بر او وارد شود. به تعبیر دیگر فیض و امداد الهی که سبب بقای ماسواست بواسطه او و از مرتبه او به آنها می‌رسد. اگر او نبود شئی از اشیای عالم توان قبول مدد الهی را نداشت؛ زیرا مناسبت و ارتباطی میان او و حق وجود ندارد.<sup>۸</sup> او نه تنها واسطه در فیض بلکه سبب رحمت حق بر ماسواست زیرا حق جلّ و جلاله از دریچه چشم او به عالم می‌نگرد و رحمت وجودی را برایشان افاضه می‌نماید.<sup>۹</sup> چنانکه خود فرمود: "لَوْلَا كَمَا خَلَقْتَ الْإِنْفَلَكَ."<sup>۱۰</sup>

(۱) شیخ کلینی: اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۳

(۲) این حدیث که منسوب به امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام است در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ص ۵۴۷ نقل شده است و با تعبیر "اذا عرف نفسه" جزو احادیث نبوی آمده است؛ (کنوز الحقایق، ص ۹)

(۳) جندی: شرح فصوص الحکم، ص ۶۷۳

(۴) قیصری: شرح فصوص الحکم، ص ۷۶

(۵) جندی: همان منبع، ص ۶۴

(۶) فیض کاشانی: کلمات مکتونه، ص ۱۱۲۵ سید

حیدر آملی، نص النصوص، ص ۳۰۶

(۷) نهج البلاغه، خطبه شفشقیه

(۸) فونوی: فکوک، ص ۲۴۴

(۹) جامی: نقد النصوص، ص ۸۹

(۱۰) اصل حدیث به عبارات متعدد نقل

شده است از جمله:

- در احادیث مثنوی ۱۷۲: "لَوْلَا كَمَا خَلَقْتَ

پس انسان کامل واسطه فیض بوده و بدین لحاظ مکمل نفوس مستعد نیز می‌باشد و حتی اعظم فواید سفرای الهی ﴿عَلَّيْهِ﴾ - بلحاظ کامل بودنشان - تکمیل قوه عملیه و علمیه خلق است. بدین لحاظ ایشان را "خیر البریه" نامیده‌اند، "اولئک هم خیر البریه"، بریه به معنای خلق است و چون انسان کامل کون جامع و مظهر اسم جامع است و از همه تمام اسماء در ید قدرت اوست، صورت جامعه انسانیه غایه الغایات تمام موجودات امکانیه است - همچنانکه گذشت - بنابراین دوام مبادی غایات، دلیل استمرار بقای علت غائیه است پس به بقای فرد کامل انسان بقای تمام عالم میسور است. بنا براین هر گاه از این عالم مفقود باشد و جانشینی برای او نباشد عالم نیز زایل و نابود خواهد شد.

"عن ابی حمزه قال: قلت لابی عبدالله ﴿عَلَّيْهِ﴾: أتبقى الارض بغير إمام؟ قال: لو بقيت الارض بغير إمام لساخت."<sup>۱</sup>

انسان کامل حافظ وجود خزاین الهی در دنیا و آخرت است؛ خزینی که در عالم بطور مفصل موجود است و در او بطور اجمال حاصل است و چون او واسطه در تجلی حق تبارک و تعالی بر عالم است پس هر گاه او منتقل به عالم دیگر شود امداد الهی نیز که موجب بقای وجود و کمالات او بوده است، منقطع و در نتیجه با انتقال او دنیا نیز به آخرت منتقل می‌شود.

"فاذا انتقل الى الدار الاخرة مارت هذه السماء مورا و سارت الجبال سيرا و دكت الارض دكا وانتشرت الكواكب و

كورت الشمس و ذهب الدنيا و قامت العمارة في دار الاخرة."<sup>۲</sup>

### انسان و انسان کامل از دیدگاه

ابن عربی:

در عرفان ابن عربی انسان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. در نظر او انسان یگانه موجودی است که بواسطه او اسما و صفات الهی با تمامی کمالاتشان ظاهر می‌شوند. نشأت او برترین و وسیعترین نشأت و استعدادش برای ظهور و تجلی حق تبارک و تعالی برترین استعداد است. روحانیت او کاملترین روحانیات و طبیعت عنصری او جامعترین و معتدلترین مزاجها و تعیین صورت حق و خلق<sup>۳</sup> در او کاملترین تعینات است؛ زیرا او بر صورت "الله" یعنی اسم جامع الهی است، و به همین جهت او را کون جامع می‌نامند.

این جامعیت او به سه اعتبار است:

۱- به لحاظ "حضرت واحدیت" یعنی مرتبه اسما و صفات الهی، که بدین اعتبار، او جامع تمامی اسما و صفات است و کریمه "و علم آدم اسماء كلها"<sup>۴</sup> نیز بدان اشاره دارد، بخلاف سایر موجودات که هر یک بهره خاصی از این حضرت دارند؛ زیرا هر کدام از آنها، مظهر یکی از اسما و محکوم به حکم همان اسم می‌باشند.

"ظهر جميع ما في الصورة الالهية من الاسماء في هذه النشأة الانسانية فحازت رتبة الاحاطة و الجمع بهذا الوجود و به قامت الحجة على الملائكة."<sup>۵</sup>

۲- به لحاظ "حضرت امکان" که بدین

اعتبار نیز جامع حقایق تمامی ممکنات اعم از موجود و معدوم می‌باشد "و ائی" همان وجه خلقی اوست که بدین حیث از "ربوبیت" متمیز و به "عبودیت" متصف می‌گردد. پس او به وجود واحد احدی خویش تمامی حقایق وجودی را که مقتضی جمع حقایق وجودی است در خود گردآورده است؛ به تعبیر دیگر او به عین ثابت خویش، تمامی اعیان را، و به وجود خارجی اش همه موجودات خارجی را در خود جمع کرده است. پس او دارای مرتبه "احدیت جمع جمیع حقایق" در عالم علم و عین است.

"فسمی هذا المذكور - الكون الجامع - انساناً و خليفة، فاما انسانيته فلمعوم نشأته و حصره الحقایق كلها و هو للحق بمنزلة انسان العین من العین، الذی به يكون النظر و هو المعبر عنه بالبصر فلهذا سمی انساناً فانه به نظر الحق الى خلقه

الجنة و لولاك ما خلقت النار"

- در شرح تعرف ص ۴۶: "لو لا محمد ما خلقت الدنيا والاخرة و لا السموات والارض ولا العرش ولا الكرسي و لا اللوح و لا القلم و لا الجنة و لا النار و لو لا محمد ما خلقتك يا آدم."

(۱) شیخ کلینی: اصول کافی، ص ۱۳۷

(۲) ابن عربی: رسائل، القسم الالهی بالاسم الربانی، ص ۲۲

(۳) در نظر ابن عربی انسان جامع صورت حق و صورت عالم است. باطن او بر صورت الله و ظاهرش بر صورت عالم و حقایق آن است.

(ابن عربی: نقش الفصوص، ص ۳)

(۴) سوره بقره، آیه ۳۱

(۵) ابن عربی: فصوص الحکم، فص آدمی

فرحهم فهو الانسان الحادث الازلي و انشأ الدائم الابدی، و الكلمة الفاصلة الجامعة، فتمّ العالم بوجوده...<sup>۱</sup>

۳- به لحاظ طبیعت کلی‌اش که بدین اعتبار مبدأ فعل و انفعال در تمامی جواهر و قابل کلیه تأثیرات اسمایی است.<sup>۲</sup> بنابراین انسان جامع تمامی اسما و صفات و تمامی عوالم از غیب و شهادت، ملک و ملکوت، جسمانی و روحانی و دنیا و آخرت است.<sup>۳</sup> اگر چه او از حیث جرم کوچک است اما در باطن عالمی است که تمامی حقائق عالم کبیر را در خود جمع کرده است.<sup>۴</sup> از این رو او را "عالم صغیر" و عالم را "انسان کبیر" نامیده‌اند زیرا در حقیقت عالم تفصیل نشسته انسانی و صورت فرقانی اوست.<sup>۵</sup> "فالعالم کله تفصیل آدم و آدم هو الکتاب الجامع، فهو للعالم کالروح من الجسد فالانسان روح العالم و العالم الجسد فبالمجموع یکون العالم کله هو الانسان الکبیر و الانسان فیه و اذا نظرت فی العالم الانسان مثل کمال الجسد بالروح و الانسان منفوخ فی جسم العالم فهو المقصود من العالم."<sup>۶</sup>

و به همین جهت جامعیت اوست که او آخرین موجود بر حسب نوع است. زیرا یک حقیقت جامع جمیع کمالات و حقایق عقلاً می‌بایست متأخر از کلیه حقایق و بعد از وجود تمامی آنها در خارج، محقق گردد تا بتواند متصف به همه خصوصیات آن معانی گردد.<sup>۷</sup> همچنین چون وجود خارجی او مرکب از عناصری است که از حیث مرتبه متأخر از افلاک، ارواح و عقول آنهاست. می‌بایست

که این موجودات قبل از او ایجاد شده باشند؛ زیرا تقدّم جزء بر کل، طبیعی است. گرچه این همه ظاهر است و باطن، اوست.

"الانسان روح العالم و علته و سببه و افلاک مقاماته و حرکاته و تفصیل طبقاته."<sup>۸</sup>

انسان خلیفه الله گردید زیرا به وجود احدی جمعی خود، جمیع عالم را در خود گرد آورده است. پس او خلیفه خدا بر خلق اوست که بر صورت الهی آفریده شده است و متصرف در مملکت الهی است و او خلعت اسما و صفات خداوندی را در بر کرده و در گنجینه‌های ملک و ملکوت نفوذ کرده است. روحش از حضرت الهی دمیده شده و ظاهرش نسخه ای از ملک و ملکوت و باطنش گنجینه های خدای "لایموت."<sup>۹</sup>

### انسان کامل:

همه آنچه گفته شد، در وصف انسان کامل اکمل است؛ نه انسان ناقص حیوانی که او مخاطب به خطاب "اولئک کالانعام بل هم اضل"<sup>۱۰</sup> است؛ نه "لقد کرّمنا بنی آدم...."<sup>۱۱</sup> اوست که محبوب ازلی حق و غایت قصوای خلقت است که "یابن آدم خلقت الاشیاء لأجلک و خلقتک لأجلی."<sup>۱۲</sup>

"فاول مفتاح فتح به مفتاح غیب الانسان الکامل الذی هو ظلّ الله فی کل ما سوی الله فإظهره من النفس الرّحمانی... فالانسان الکامل الظاهر بالصورة الالهیة لم یعطه الله هذا الکمال الا لیکون بدلا من الحق و لهذا

سّماه خلیفة و ما بعده من امثاله خلفاء له

(۱) همان منبع

(۲) همان منبع، ص ۴۸؛ قیصری: همان منبع،

ص ۶۸؛ خواجه پارسا: شرح فصوص، ص ۲۷

(۳) ابن عربی: فتوحات، ص ۳۱۶؛ رساله الغوثیه،

ص ۲۵

(۴) همان منبع، ص ۱۲۴؛ نسفی - عزیزالدین:

انسان کامل، رساله دهم، ص ۱۴۱

(۵) قیصری در شرح فصوص الحکم، ص ۷۰

می‌گوید: لفظ انسان یا مأخوذ از کلمه انس است

که در این صورت صیغه مبالغه بر وزن فلان

می‌باشد و یا مأخوذ از کلمه نسیان. در صورت

اول بدلیل آنکه او مجمع اسما و مظهر تمامی

آنها است و عالم نیز مظهر اسمای الهی است

پس او انیس با حقایق عالم است و در صورت

دوم از حیث اینکه او متصف به "کل یوم هر فی

شأن" است و قوف به شأنی و غفلت از شأن

دیگر مخالف با خصوصیت او می‌باشد.

(۶) ابن عربی: همان منبع، ص ۶۷

(۷) امام خمینی (ره) در تعلیقات بر فصوص

الحکم، ص ۶۱، می‌فرمایند: "فلما وقع فی

الحجب کلها امکان له خرقها فهو اخر الاخرین

کما هو اول الاولین فله الرجوع الی نهایه النهایات

و غایة الغایات فهو المنزل من غیب الهویه الی

الشهادة المطلقة فهو لبلققدر و له الخروج من

جمیع الحجب بظهور یوم القیامة فیه فهو

یوم القیامة

(۸) ابن عربی: همان منبع، ص ۱۱۸

(۹) امام خمینی: شرح دعای سحر، ص ۱۵-۱۷

(۱۰) سورة اعراف، آیه ۱۷۹

(۱۱) سورة اسراء، آیه ۷۰

(۱۲) ابن عربی: همان منبع، ص ۷۵ و ص ۲۳۵؛

خواجه پارسا: مقدمه شرح فصوص، ص ۹۱۰

لاهیجی: شرح گلشن راز، ص ۳۵۹

فالاول وحده خليفة الحق و ما ظهر من امثاله فى عالم الاجسام فهم خلفاء هذا الخليفة و بدل منه فى كل امر يصح ان يكون له.<sup>۱</sup>

انسان کامل اولین گشاینده غیب وجود، سایه حق، یگانه رابط و برزخ جامع میان خالق و خلق و بالاخره خلیفه او در بین آفریدگانش است در حالی که باقی، همه خلیفه و نایب او هستند؛ زیرا تنها اوست که بر صورت اله خود آفریده شده است پس تنها اوست که شایسته نمایندگی پروردگار خویش است.<sup>۲</sup> بدین لحاظ می توان انسان کامل را مظهر تام و تمام اسم اعظم الهی دانست.

بدین ترتیب احدی از حقایق عالم و ارواح آن راه، توان گشایش خزاین الهی و تصرف در آنها نیست؛ مگر با اجازه این کامل؛ زیرا اوست که صاحب اسم اعظم است بلکه او خود همان اسم اعظم الهی است.

”رأس الاسماء الذى استوجب منه جميع الاسماء الانسان الكامل.“<sup>۳</sup>

”لانه (انسان کامل) الاسم الاعظم، و الاسم الاعظم هو العلامة على سماء، فهو ظاهرة الانية الالهية و الله هويته و باطنه و لهذا سماء خليفة ... و هو الاسم الاعظم الذى هو مطلق سماء التصرف و التحكم على العوالم فافهم.“<sup>۴</sup>

تجلی حق جلّت عظمتی بر هر یک از اسمای الهی و مظاهر ایشان به واسطه تجلی اسم ”الله“ صورت گرفته است؛ اما تجلی حق تبارک و تعالی بر انسان کامل با اسم ”الله“ و بدون وساطت سایر اسما و صفات محقق گردیده است، یعنی تجلی حق بر سایر اسما بواسطه تجلی بر اسم

”الله“ و سپس توسط اسم ”الله“ و سایر اسما بر اعیان ثابتة موجودات بوده است، البته غیر از عین ثابت انسان کامل که واسطه ای در بین نبوده، و در نهایت تجلی بر اعیان خارجی ایشان که در این مرتبه تجلی بر انسان کامل با اسم ”الله“ و بدون وساطت اسمی از اسما و یاصفتی از صفات بوده، محقق گردیده است.

در اینجا مناسب است بحث مختصری درباره ”اسما حق تعالی“ داشته باشیم:

در عرفان بر اساس اعتقاد به ”وحدت شخصی وجود“، از وجود محض و بحت، به حیثی که از ممازجت غیر و از مخالطت سوا، مبرا باشد به غیب هویت و لاتعین تعبیر می کنند و حضرت اطلاق ذاتی نیز به آن می گویند که مجال هیچ وجه اعتباری حتی همین اعتبار عدم اعتبار نیز در آن نیست، و مشوب به هیچ گونه لواحق اعتباری نمی باشد و اصلاً ترکیب و کثرت در آن راه ندارد و این مقام لاسم و لارسم است؛ زیرا اسم ذات مأخوذ با صفتی و نعتی است یعنی متن ذات و عین آن به اعتبار معنایی از معانی - خواه آن معانی وجودیه باشند و خواه عدمیه - اخذ شود، آن معنی را صفت و نعت می گویند.

بدین ترتیب ذات با اعتبار تجلی ای از تجلیاتش اسم است، چون رحمن، رحیم، راحم، علیم، عالم، قاهر و قهار که عین ذات مأخوذ به صفت رحمت و علم و قهر است و اسمای ملفوظ متداول، اسمای این اسمای عینی اند. فرق دو تعبیر این است که اولی چون حقیقت وجود مأخوذ به تعینی از تعینات صفات کمالیه او است

اسم ذاتی است و دومی که ذات به اعتبار تجلی خاصی از تجلیات الهیه اخذ شده است، اسم فعلی است.<sup>۵</sup>

قیصری در این باب گفته است: ”والذات مع صفة معينة، و اعتبار تجلّ من تجلیاته سَمی بالاسم فانّ الرحمن ذات لها الرحمة و القهار ذات لها القهر و هذه الاسماء الملفوظة هی اسماء الاسماء و من هنا يعلم ان المراد بان الاسم عین المسمی ما هو.“<sup>۶</sup>

عنایت قیصری پس از تعریف اسم من هنا يعلم ان المراد بان الاسم عین المسمی ما هو - از این رو بوده که نزاع کلامی ریشه داری در مؤلفات دائر است که آیا اسم عین مسمی است و یا غیر آن است؟ و بدین علت از ائمه هداة مهدیین (علیهم السلام) نیز در این باب سؤالاتی شده است؛ از جمله این روایت:

”عن هشام بن الحكم انه سأل ابا عبد الله (علیه السلام) عن اسماء الله و اشتقاقها، الله مما هو مشتق؟ فقال: یا هشام! الله مشتق من اله و اله يقتضى مألوها، و الاسم غیر المسمی فمن

(۱) ابن عربی: همان منبع، ص ۸۰، ص ۲۷۹

(۲) ابن عربی در ابواب متعدد فتوحات راجع به انسان کامل سخن گفته است که تقریباً جامع این ابواب، باب ۳۶۰ فتوحات است که در آنجا حدود دوازده صفحه فقط در شأن انسان کامل و

مقامات او بحث می کند، از جمله ص ۲۵۰، ۲۶۰، ۴۴۱ فصوص الحکم، فص آدمی

(۳) ابن عربی: همان منبع، ص ۱۲۰

(۴) جندی: همان منبع، ص ۶۴، ۱۶۲

(۵) حسن زاده آملی: همان منبع، ص ۱۱۷

(۶) قیصری: همان منبع، ص ۱۳

عبدالاسم دون المعنى فقد كفر و لم يعبد شيئاً. و من عبدالاسم والمعنى فقد اشرك و عبد اثنين و من عبد المعنى دون السم فذاك التوحيد. أفهمت ياهشام؟ قال: قلت زدنى. قال: لله تسهة الاسماء وكلها غيره. يا هشام الخبز اسم للمأكول، والماء اسم للمشروب، والثوب اسم للملبوس، و النار اسم للمحرق، أفهمت يا هشام فهماً تدفع به تناضل به اعداءنا المتخذين مع الله عزوجل؟ غيره؟ قلت: نعم، قال: نفعك الله به وثبتك ياهشام. قال: فوالله ما قهرنى احد فى التوحيد متى فهمت مقامى هذا.<sup>۱</sup>

### توضیحی درباره اسم "الله"

اسم "الله" چون برای ذات جامع جمیع اسما و صفات وضع شده است از این روی مشتمل بر جمیع اسما است و در نتیجه در تمامی آنها تجلی می نماید پس باقی اسما ظهور و صورت این اسم و او باطن و غیب آنهاست؛ به عبارت دیگر مدلول و مسمای اسم "الله" به وضع اول، ذات حق از حیث جامعیت آن برای تمامی اسما و صفات می باشد (و لله الاسماء الحسنی)، به همین جهت این اسم نایب مناب تمامی اسمای الهی و مشتمل بر همگی آنها می باشد؛ البته باقی اسما نیز دارای این خصوصیت هستند.<sup>۲</sup> اما چون آنها علاوه بر آنکه بر ذات دلالت می کنند، خود نیز به تنهایی دارای معنای خاصی هستند، به همین دلیل از حیث دلالت واحد بر ذات مانند این اسم نیست. در حقیقت حق تعالی اسم "الله" را فقط برای خود نگه داشته است، از این رو این اسم بر احدی غیر از حضرت حق اطلاق نمی شود در حالی که اسمای دیگر این

چنین نیستند.<sup>۳</sup>

برخی از عرفا در تأیید جامعیت این اسم، استناد به آیه شریفه قرآن نموده اند که: "هو الله الذى لا اله الا هو له الاسماء الحسنی".<sup>۴</sup> زیرا همانطور که مشاهده می شود در اینجا اسم "الله" بر ذات حضرت حق که مسمای جمیع اسماست، حمل شده و سپس بعد از نفی الوهیت از غیر به وسیله استثنا برای آن ذات ثابت شده است و با جمله "له الاسماء الحسنی" آن را متصف به سایر اسما نموده است؛ بنابراین اسم "الله" مسمی به جمیع اسماست و باقی در واقع اسم برای او هستند.<sup>۵</sup>

اما جامعیت این اسم به همین مقدار تمام نمی شود بلکه او دارای مراتبی است و به حسب هر مرتبه ای نیز دارای تجلی و مظهری است. همچنین اسم اعظم "الله" دارای دو اعتبار است:

اول به اعتبار ظهور ذاتی آن در هر یک از اسمای الهی، دیگری به اعتبار اشمال آن بر سایر اسما از حیث مرتبه الوهیت. به هر دو اعتبار، این اسم حاکم بر تمامی اسماست و آنها مظاهر او می باشند.<sup>۶</sup> این اسم به حسب این مقام بر احدی تجلی تام نمی کند مگر بر کسی که مرضی حق تعالی باشد.<sup>۷</sup> که در نوع انسانی فقط و فقط بر حقیقت محمدیه (ﷺ)، و اولیا و جانشینان او تجلی نموده است.

موضوع "انسان کامل" مطلب بیش از آن است که در این مختصر بگنجد خصوصاً آنکه، انسان کامل، از ارکان مهم عرفان اسلامی به شمار می رود و قریب به یقین این اندیشه از اعتقاد به امام در تشیع سرچشمه گرفته است، لذا بررسی دقیق آن

فرصت و مجال بیشتری می طلبد.

(۱) شیخ کلینی: اصول کافی، باب معانی اسما، کتاب توحید

(۲) به عقیده ابن عربی همانگونه که صفات الهی از جهتی عین ذات و از حیثی غیر آن هستند، هر اسمی نیز از جهتی عین اسمای دیگر و از حیثی غیر آنها می باشد. یعنی به لحاظ دلالت آن بر ذات، عین جمیع اسما و به حسب مفهوم غیر آنها می باشد و چون ذات حق در تمامی اسما، ملحوظ است پس در حقیقت هر یک از این اسما نیز مانند ذات، مجمع جمیع اسمای دیگر می باشند. بنابراین هر اسمی از نظر مصداق عین ذات و سایر اسما است ولی به حسب مفهوم همانطور که متغیر با ذات است، متمایز با سایر اسما نیز هست. (ابن عربی: فتوحات، ص ۱۱۰۱؛ کاشانی: شرح فصوص، ص ۸۵)

(۳) بعضی از بزرگان در این باب اشارت لطیفی دارند که ذکر آن خالی از لطف نیست. می گویند اسم اعظم حق تعالی، اسم "الله" است زیرا اگر "الف" آن را برداریم کلمه "له" باقی می ماند و باز اگر "لام" را از آن برداریم "له" باقی می ماند و همچنین اگر "لام" دوم را برداریم "ه" باقی می ماند که همه اسرار در این لفظ جمع است در حالی که اگر از باقی اسما فقط یک حرف آن را برداریم، معنای آن عوض می شود و دیگر قابلیت اشاره بر حق تعالی را ندارد و به همین دلیل است که با اسم "الله" غیر از خود او خوانده نمی شود. (المع، ص ۸۹)

(۴) سوره طه، آیه ۸

(۵) جندی: شرح فصوص، ص ۲۸

(۶) فیصری: مقدمه فصوص، ص ۶۴۳؛ امام

خمینی، شرح دعای سحر، ص ۱۵۶

(۷) اشاره به آیه ۲۷ سوره جن: "عالم الغیب فلا

یظهر علی غیبه احد الا لمن ارتضى من رسول ..."